



Vol. 12 | Issue. 43 | 2025 |

<https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir>

<https://doi.org/10.22034/jpti.2025.521272.1423>

The Role of Governing Institutions in Strengthening National Unity

Abbas Kashavarz Shokri

Professor, Department of Political Science, Shahed University, Tehran, Iran.

abbask83@gmail.com

Ghods Alizadeh Seylab

PhD in Political Studies of the Islamic Revolution, Shahid University, Tehran, Iran.

gh.alizadeh88@yahoo.com

Article Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> <p>Received: 2025 /02 /01</p> <p>Revised: 2025 /04 /08</p> <p>Accepted: 2025 /04 /12</p> <p>Published Online: 2025 /04 /20</p>	<p>The main objective of the present article is to identify and analyze the role of governing institutions in creating and strengthening national unity and their impact on national cohesion. Governing institutions, as the main structures of community management, play a vital role in creating and maintaining national unity. Unity, through the connection between individuals and groups, strengthens solidarity and cooperation towards the development and progress of society. Governing institutions, by ensuring the rule of law, provide an appropriate platform for preserving and continuing diverse identities and cultures. These institutions, by creating an atmosphere of trust and mutual respect, help reduce social tensions and enhance national unity. This article aims to answer the main question: how can governing institutions help strengthen national unity and reduce social tensions? To answer this, a qualitative research method and documentary analysis were used. The findings indicate that governing institutions, by adopting inclusive and participatory policies, can help strengthen national identity and reduce social tensions. Moreover, governing institutions must pay more attention to the needs and demands of various ethnicities and groups in order to achieve lasting national unity. Finally, solutions such as enhancing transparency and creating platforms for active citizen participation in decision-making processes have been proposed to strengthen national unity and increase social cohesion.</p> <p>Keywords: Governing institutions, National unity, Government, Legislature, Judiciary, Social solidarity, Social cohesion.</p>



نقش نهادهای حاکمیتی در تقویت وفاق ملی

عباس کشاورز شکری

استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

abbask83@gmail.com

قدسی عزیزاده سیلاب

دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

gh.alizadeh88@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	
تاریخ دریافت:	
۱۴۰۳/۱۱/۱۳	
تاریخ بازنگری:	
۱۴۰۴/۰۱/۱۹	
تاریخ پذیرش:	
۱۴۰۴/۰۱/۲۳	
انتشار آنلاین:	
۱۴۰۴/۰۱/۳۱	
صفحات:	
۹۹-۱۲۰	
	هدف اصلی مقاله حاضر، شناسایی و تحلیل نقش نهادهای حاکمیتی در ایجاد و تقویت وفاق ملی و تأثیر آن بر انسجام ملی است. نهادهای حاکمیتی به‌عنوان ساختارهای اصلی مدیریت جامعه، نقش حیاتی در ایجاد و حفظ وفاق ملی دارند. وفاق، با پیوند بین افراد و گروه‌ها موجب تقویت همبستگی و همکاری در راستای توسعه و پیشرفت جامعه می‌شود. نهادهای حاکمیتی با تأمین حاکمیت قانون، بستری مناسب برای حفظ و تداوم هویت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون فراهم می‌نمایند. این نهادها با ایجاد فضای اعتماد و احترام متقابل به کاهش تنش‌های اجتماعی و تقویت وفاق ملی کمک می‌کنند. مقاله حاضر درصدد است به این پرسش اصلی پاسخ دهد که نهادهای حاکمیتی چگونه می‌توانند به تقویت وفاق ملی و کاهش تنش‌های اجتماعی کمک کنند؟ برای پاسخ، از روش تحقیق کیفی و تحلیل اسنادی استفاده شده است. یافته‌ها حاکی از آن است که نهادهای حاکمیتی با اتخاذ سیاست‌های فراگیر و مشارکتی، می‌توانند به تقویت هویت ملی و کاهش تنش‌های اجتماعی کمک نمایند. همچنین نهادهای حاکمیتی باید به نیازها و خواسته‌های اقوام و گروه‌های مختلف توجه بیشتری داشته باشند تا بتوانند به ایجاد وفاق ملی پایدار دست یابند. درنهایت راهکارهایی از جمله تقویت شفافیت و ایجاد بسترهای مشارکت فعال شهروندان در فرایندهای تصمیم‌گیری، جهت تقویت وفاق ملی و افزایش همبستگی اجتماعی بیان شده‌اند.
	کلیدواژه‌ها: نهادهای حاکمیتی، وفاق ملی، دولت، قوه مقننه، قوه قضائیه، همبستگی اجتماعی، انسجام اجتماعی.

مقدمه

نقش نهادهای حاکمیتی در وفاق ملی، موضوعی پیچیده و چندبُعدی است که تعامل میان نهادهای دولتی و جامعه را بررسی می‌کند. نهادهای حاکمیتی، مجموعه‌ای از سازمان‌ها و ساختارهای سیاسی هستند که مسئولیت مدیریت و اداره امور جامعه را بر عهده دارند و از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند؛ زیرا به‌عنوان ارکان اصلی نظام سیاسی، وظیفه دارند نظم اجتماعی را ایجاد و حفظ نمایند. دولت، قوه مقننه، قوه قضائیه و نهادهای نظارتی از جمله این نهادها هستند که با اجرای قوانین و سیاست‌ها، به تأمین حقوق و آزادی شهروندان کمک می‌کنند. این نهادها با ایجاد نظم، تأمین امنیت داخلی و خارجی و ارائه خدمات عمومی، احساس آرامش و ثبات را در جامعه فراهم کرده و در شکل‌گیری وفاق ملی و همبستگی اجتماعی نقش اساسی ایفا می‌نمایند. همچنین با ایجاد بسترهای مناسب برای سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی، شرایط معیشتی مردم را بهبود بخشیده و با نظارت بر اجرای قوانین، از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان دفاع می‌کنند. درنهایت، نهادهای حاکمیتی با ایجاد فضای گفتگو و تعامل بین گروه‌های مختلف اجتماعی، به تقویت همبستگی و وفاق ملی کمک می‌کنند. مقاله حاضر سعی دارد مبانی نظری تقویت وفاق ملی را به‌وسیله نهادهای حاکمیتی تحلیل نماید.

وفاق ملی از مفاهیم اساسی در اداره و پیشبرد جوامع متنوع به شمار می‌رود. برقراری وفاق ملی نه تنها در ایران، بلکه در کشورهای چویندوستان که تنوع مذهبی، قومی و فرهنگی بالایی دارند؛ یک ضرورت به شمار می‌آید. وفاق ملی در یک افق راهبردی به معنای ایجاد انسجام و همبستگی در بین همه گروه‌های جامعه، با وجود اختلاف در دیدگاه‌ها، فرهنگ و منافع است. انسجام و همبستگی ناشی از وفاق ملی، موجب همکاری گروه‌ها و سلیقه‌های مختلف در مسیر حل مشکلات کشور شده و منافع ملی را تأمین می‌نماید. به هر میزان که تعاملات و اقدامات نهادهای حاکمیتی بتواند وفاق ملی را تقویت نماید؛ به همان اندازه موجب افزایش همبستگی و کاهش تنش‌های اجتماعی در جامعه شده و درنهایت به تحقق اهداف و آرمان‌های نظام سرعت می‌بخشد. از این رو، مقاله حاضر با هدف بررسی نقش نهادهای حاکمیتی در تقویت وفاق ملی، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی است که نهادهای حاکمیتی چگونه می‌توانند به تقویت وفاق ملی و کاهش تنش‌های اجتماعی کمک کنند؟

برای همین پس از مرور پیشینه، ابتدا در بخش مبانی نظری و مفهومی، تعریفی از نهادهای حاکمیتی و وفاق ملی ارائه داده و سپس نقش نهادهای حاکمیتی و راهکارهای افزایش وفاق ملی و کاهش تنش‌های اجتماعی از سوی این نهادها بررسی می‌شود.

۱. پیشینه تحقیق

مسعود نیا و شفیعی در مقاله «وفاق و اجماع در ایران چالش‌ها و راهکارها» (۱۴۰۳)، چالش‌های فراروی وفاق کامل در ایران را که تحقق وفاق عمومی در سطح ملی را دشوار ساخته‌اند، در سطح دولت و نیروهای اجتماعی بررسی کرده‌اند.

کمالی زاده در مقاله «گفتگو، ابزاری برای وفاق اجتماعی» (۱۳۹۴) با بهره‌گیری از نظریه کنش ارتباطی هابرماس، بیان می‌نماید که اتخاذ رویکرد گفتگویی در مواجهه با اقلیت اهل سنت در ایران، عامل مؤثری در جهت مشروعیت بخشی به رویه‌های حاکم در کشور است. ساعی و حیدری در مقاله «مطالعه تأثیر کنش ارتباطی بر وفاق نهادی نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۹۳)، ضمن بررسی نهادینه نشدن وفاق نهادی نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، سعی می‌نماید به این پرسش پاسخ دهد که چرا وفاق نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران نهادینه نشده است؟ بر اساس استدلال مقاله، وفاق نخبگان سیاسی تابع کنش ارتباطی آن‌هاست؛ چنانکه هرچه ارتباط نخبگان سیاسی با یکدیگر بیشتر باشد، وفاق آن‌ها نیز بیشتر خواهد شد.

بشیریه در مقاله «درآمدی بر جامعه‌شناسی وفاق و اجماع» (۱۳۸۳)، اجماع را به‌عنوان نوعی توافق عمومی - که از حیث سیاسی اهمیت دارد - بررسی کرده و مبانی اجماع و کارکردهای آن را مورد واکاوی قرار می‌دهد.

کشاوری شگری در مقاله «وفاق اجتماعی، فرهنگ سیاسی و مشروعیت سیاسی» (۱۳۹۷) پس از تبیین مفاهیم وفاق اجتماعی، فرهنگ سیاسی و مشروعیت سیاسی و روشن نمودن ارتباط آن‌ها با یکدیگر، به نقد این مفاهیم از دیدگاه مایکل من، آبرو کرومبی و ترنر به‌عنوان سه نظریه‌پرداز چپ پرداخته است. همچنین در مورد ایران نیز وفاق را در سه سطح نظام، فرایند و سیاست‌گذاری بررسی کرده است.

موثقی در مقاله «وفاق اجتماعی و توسعه در جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۹۷) شاخصه‌های وفاق اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران، آفات و خطرات تهدیدکننده وفاق اجتماعی و راه‌های عملی تقویت وفاق اجتماعی و انسجام بیشتر جامعه را واکاوی نموده است. خلیلی در پژوهش «آفرینش وفاق کار ویژه بنیادین قانون اساسی» (۱۳۷۹) بیان می‌نماید که اصلی‌ترین کار ویژه هر قانون اساسی، آفرینش وفاق است. وی در تلاش است محتوا و مضمون وفاقی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را بررسی کند تا در مورد ماهیت، دلایل معقولیت و شیوه‌های اکتساب انواع وفاق، پاسخ‌های عام و آغازین بیابد. توجه به نقش و تأثیر نهادهای حاکمیتی در ایجاد و تقویت وفاق ملی به تفکیک هر یک از نهادها، وجه تمایز مقاله حاضر با پژوهش‌های یاد شده است. همچنین در پایان بحث، چالش‌های فراروی نهادهای حاکمیتی مطرح شده و به‌اختصار راهکارهایی نیز ارائه می‌شود.

۲. مبانی مفهومی و نظری و روش

دورکیم و پارسونز بر این اعتقادند که اگر جامعه بخواهد در طولانی مدت به حیات خود ادامه دهد؛ نهادهای خاص مانند نظام آموزشی، نظام سیاسی، خانواده و دین باید با یکدیگر هماهنگ عمل نمایند؛ بدین ترتیب، دوام جامعه به عبارتی امنیت ملی آن، به توافق و همکاری اعضای آن بر سر ارزش‌های اساسی بستگی دارد (افروغ، ۱۳۷۵، ص. ۱۵۶). براین اساس، وفاق ملی به‌عنوان یک مفهوم کلیدی در علوم سیاسی، به همبستگی و هم‌افزایی میان گروه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اشاره دارد. در این میان، نهادهای حاکمیتی به‌عنوان ارکان اصلی دولت، نقش بسزایی در ایجاد و تقویت وفاق ملی دارند. از این رو، این مقاله به بررسی نقش نهادهای حاکمیتی در ایجاد و تقویت وفاق ملی خواهد پرداخت. در این بخش ابتدا مفهوم نهادهای حاکمیتی و سپس مفهوم وفاق ملی بررسی می‌شود.

۲-۱. نهادهای حاکمیتی

نهادهای حاکمیتی به مجموعه‌ای از سازمان‌ها و نهادها از جمله دولت، پارلمان، قوه قضائیه، نهادهای محلی و سایر سازمان‌های دولتی و غیردولتی اطلاق می‌شود که به‌منظور تأمین منافع عمومی و حفظ نظم اجتماعی ایجاد شده و مدیریت و هدایت جامعه را بر عهده دارند. نهادهای

حاکمیتی به‌عنوان نمایندگان اراده عمومی، مسئولیت‌های متعددی را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر عهده داشته و با ایجاد قوانین و سیاست‌ها، می‌توانند به تقویت وفاق ملی کمک نمایند. این نهادها به‌عنوان ارکان اصلی و ابزارهای اجرایی و مدیریتی دولت در ساختار سیاسی و اجتماعی هر کشور نقش کلیدی ایفا می‌نمایند.

انواع نهادهای حاکمیتی عبارت هستند از:

- **دولت:** دولت به‌عنوان نهاد اصلی حاکمیتی، مسئولیت اجرای قوانین و سیاست‌ها و مدیریت منابع و تأمین امنیت و رفاه عمومی را بر عهده دارد.

- **قوة مقننه:** قوة مقننه یا پارلمان به‌عنوان نهاد قانون‌گذاری، وظیفه تصویب قوانین و نظارت بر عملکرد دولت را بر عهده دارد. این نهاد به نمایندگی از مردم، می‌تواند به تقویت وفاق ملی از طریق تصویب قوانین عادلانه و شفاف کمک کند.

- **قوة قضائیه:** قوة قضائیه به‌عنوان نهاد مستقل قضایی، مسئولیت حفظ عدالت و رسیدگی به شکایات را بر عهده دارد. این نهاد می‌تواند با تضمین حقوق شهروندی و جلوگیری از تبعیض، به تقویت وفاق ملی کمک کند.

- **نهادهای محلی:** شامل شهرداری‌ها و شوراهای محلی هستند که به مدیریت امور محلی و تأمین نیازهای جامعه در سطح محلی می‌پردازند و می‌توانند به تقویت وفاق ملی از طریق ایجاد ارتباط نزدیک‌تر با مردم و پاسخگویی به نیازهای آن‌ها کمک کنند.

۲-۲. وفاق ملی

وفاق ملی به معنای توافق و هم‌سویی میان گروه‌های مختلف اجتماعی برای دستیابی به اهداف مشترک است. این مفهوم به‌عنوان یک عامل کلیدی در ثبات سیاسی و اجتماعی کشورها شناخته می‌شود. وفاق، مفهومی سیاسی است و در لغت به معنای موافقت، سازگاری کردن، سازواری و همراهی کردن، همراهی، یک‌دلی، یک‌جهتی، ضد نفاق و سازش معنا شده است. در ادبیات سیاسی نیز به معنای اتحاد و همکاری کردن است (عمید، ۱۳۸۳، ص. ۱۲۴۸). همچنین وفاق ملی ذیل مفهوم همبستگی ملی است و همبستگی ملی زیرمجموعه مفهوم انسجام اجتماعی و انسجام اجتماعی نیز زیرمجموعه نظم اجتماعی است که این مفاهیم در یک خانواده و با یکدیگر در ارتباط هستند. بدین ترتیب، وفاق ملی یک نوع توافق ملی در

زمینه باورها، ارزش‌ها و هنجارهای محوری جامعه است (چلبی، ۱۳۷۲، ص. ۲۰).

در علوم سیاسی وفاق ملی ذیل دولت-ملت‌سازی تعریف می‌شود. آنجا که هویت ملی شهروندان بر هر نوع هویت قومی، مذهبی، منطقه‌ای یا نژادی غلبه دارد و همه شهروندان خود را ذیل مفهوم ملت تعریف می‌کنند. این تعریف در فرایند تکوین خود تکامل یافته و در نتیجه آن هر نوع الیگارشسی سیاسی را که نفوذ یک یا چند گروه را نسبت به سایر گروه‌ها افزایش دهد، موجب از دست رفتن وفاق ملی می‌داند. نظریه‌پردازانی همچون نورث^۱، عجم‌اوغلو^۲ و رایینسون^۳، تفاهم نخبگان سیاسی و بلوک‌های قدرت در بالادست را عامل اصلی حفظ امنیت در جامعه و در پی آن توسعه و افزایش رفاه عمومی می‌دانند. این نظریه‌پردازان بر این اصل اتکا دارند که تفاهم در بالادست و نبود مقابله جدی میان بلوک‌های قدرت، امکان باز شدن دسترسی تمام آحاد جامعه به منابع کشور را فراهم می‌کند و می‌تواند به توسعه رفاه و مردم‌سالاری امیدوار بود. این مبنای نظری به‌صورت خلاصه خود را در گزاره «وفاق ملی، یعنی دست برداشتن از اختلافات [نخبگان سیاسی]» نشان می‌دهد؛ اما باید توجه کرد که مفاهیم و همکاری نخبگان سیاسی و بلوک‌های قدرت، شرط کافی دستیابی به وفاق ملی نیست (هراسانی، ۱۴۰۳).

وفاق به‌عنوان یک تئوری و نظریه، اولین گام برای ثبات چشم‌اندازها و ایجاد ائتلاف‌های عملی به شمار می‌رود و این امر، بدون طی مسیری که به‌طور طبیعی جریان‌های سیاسی و اجتماعی کشور را به هم نزدیک کند، به دست نخواهد آمد و جامعه کماکان در پیکارهای بیهوده دست و پا زده، منابع مادی کشور به هدر رفته و منابع انسانی نیز رو به فرسودگی می‌گذارد. بی‌تردید، اجماع نظری و وفاق پیرامون مهم‌ترین مسائل کشور، شرط رسیدن به رشد، توسعه و پیشرفت است. وفاق نظری از مراحل تدوین استراتژی‌هایی برای امروز و آینده، سیاست‌گذاری‌های معطوف به حل مسائل کشور تا برنامه‌ریزی‌های اجرایی می‌تواند به وفاق عملی تبدیل شده و تداوم استراتژی‌ها و سیاست‌های مورد توافق نظری را در دولت‌های متوالی تضمین کند. با این وصف، وفاق به‌عنوان یک نظریه انسجام‌زا، تداوم‌بخش و اتحاد آفرین

1. Douglass Cecil North
2. Daron Acemoglu
3. James Robinson

متضمن نیل به اهداف و خروج از بن‌بست‌های کشور خواهد بود (ریعی، ۱۴۰۳). بدین ترتیب، جایگاه وفاق در ایجاد نظم اجتماعی بسیار مهم است؛ زیرا بدون نظم اجتماعی، دستیابی به تمام ابعاد توسعه، رسیدن به خودباوری، ثبات، تعاون و فرهنگ غنی و اعتماد اجتماعی ناممکن می‌شود (جهان‌بین، ۱۳۷۸، ص. ۹۱).

وفاق حاکمیتی یکی از مهم‌ترین سطوح تحقق وفاق و به معنای ضرورت پایان دادن به دولت‌های سایه و پنهان و ادغام آن‌ها در دولت رسمی و دموکراتیک به‌عنوان نمادهای عینی وفاق حاکمیتی است. اگر شناخت و تعریف درستی از وفاق ایجاد نشود، به‌جای اینکه باعث تغییر شود، مانع تغییر خواهد شد و این دوگانگی باید برطرف شود. وفاق در سطح حکمرانی، یعنی هیچ دولت پنهانی وجود نداشته باشد. در واقع یک نیرو، انرژی نیروی دیگر را به حاشیه نبرده و آن را از بین نبرد. وفاق ملی برای این است که حکمرانی شفاف است و در معرض داوری قرار دارد؛ بنابراین مشارکت‌ها سازمان یافته است. وفاق بدون تحقق تغییر، معنا و مفهومی نخواهد داشت. در واقع تن دادن به تغییر در سطوح مختلف اجرایی، حاکمیتی، حزبی، اقتصادی و... پیش‌نیاز تحقق وفاق در جامعه است. وفاق را می‌توان در شش سطح دسته‌بندی کرد: سطح نخست، سطح حاکمیتی، سطح دوم نخبگانی، سطح سوم ملی، سطح چهارم اقتصادی، سطح پنجم سیاسی و سطح ششم تکنولوژیکی است. سایر شئون و موارد را ذیل این شش سطح می‌توان تعریف کرد (رضائیان، ۱۴۰۳).

وفاق ملی به‌عنوان یک مفهوم کلیدی در علوم سیاسی، به همبستگی و هم‌افزایی میان گروه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اشاره دارد. نظریه‌های مختلفی در زمینه وفاق ملی وجود دارد، از جمله نظریه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که عوامل مؤثر بر وفاق ملی را بررسی می‌کنند. در ادامه به اختصار به بیان و تحلیل نظریه‌های مختلف که به تبیین و توضیح مفهوم وفاق ملی کمک می‌نمایند، می‌پردازیم.

۱-۲-۲. نظریه‌های سیاسی

نظریه قرارداد اجتماعی: این نظریه - که به‌ویژه فیلسوفانی چون جان لاک^۱ و ژان ژاک روسو^۲

1. John Locke

2. Jean-Jacques Rousseau

مطرح کرده‌اند - بر این باور است که دولت‌ها بر اساس توافق و قرارداد میان شهروندان شکل می‌گیرند. در این چهارچوب، وفاق ملی به‌عنوان توافقی میان گروه‌های مختلف برای ایجاد یک دولت عادلانه و پاسخگو در نظر گرفته می‌شود. این توافق می‌تواند به تقویت همبستگی اجتماعی و سیاسی کمک کند.

نظریه دموکراسی مشارکتی: این نظریه بر اهمیت مشارکت فعال شهروندان در فرایندهای سیاسی تأکید دارد. در این راستا، وفاق ملی به‌عنوان نتیجه‌ای از مشارکت فعال و مؤثر گروه‌های مختلف در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی تعریف می‌شود. نظریه دموکراسی مشارکتی به تقویت نهادهای مدنی و ایجاد فضایی برای گفتگو و تبادل نظر میان گروه‌های مختلف تأکید دارد.

نظریه هنجاری: این نظریه به بررسی اصول و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی که باید در جامعه حاکم باشد، می‌پردازد. وفاق ملی در این چهارچوب به‌عنوان یک ارزش هنجاری در نظر گرفته می‌شود که باید در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها مدنظر قرار گیرد. این نظریه بر اهمیت عدالت، برابری و احترام به حقوق بشر تأکید دارد.

۲-۲-۲. نظریه‌های اجتماعی

نظریه همبستگی اجتماعی: امیل دورکیم، جامعه‌شناس مشهور، بر اهمیت همبستگی اجتماعی در ایجاد وفاق ملی تأکید دارد. او دو نوع همبستگی را معرفی می‌کند: همبستگی مکانیکی (در جوامع سنتی) و همبستگی ارگانیک (در جوامع مدرن). در جوامع مدرن، وفاق ملی به‌عنوان نتیجه‌ای از همبستگی ارگانیک و تعاملات پیچیده میان گروه‌های مختلف اجتماعی تعریف می‌شود.

نظریه تنوع فرهنگی: این نظریه بر اهمیت تنوع فرهنگی و اجتماعی در ایجاد وفاق ملی تأکید دارد. بر اساس این نظریه، وفاق ملی نه تنها به معنای هم‌سویی و همبستگی میان گروه‌های مختلف است، بلکه باید به تنوع و تفاوت‌های فرهنگی نیز احترام گذاشته شود. این نظریه به ایجاد فضایی برای گفتگو و تبادل نظر میان گروه‌های مختلف تأکید دارد.

۲-۲-۳. نظریه‌های اقتصادی

نظریه توسعه اقتصادی: این نظریه بر این باور است که توسعه اقتصادی می‌تواند به تقویت وفاق

ملی کمک کند. توزیع عادلانه منابع و فرصت‌های اقتصادی می‌تواند نارضایتی‌ها را کاهش داده و همبستگی اجتماعی را تقویت کند. در این راستا، نهادهای حاکمیتی باید به ایجاد سیاست‌های اقتصادی عادلانه و شفاف توجه کنند.

نظریه سرمایه اجتماعی: این نظریه به اهمیت روابط اجتماعی و شبکه‌های ارتباطی در ایجاد وفاق ملی تأکید دارد. سرمایه اجتماعی به عنوان منبعی از اعتماد، همکاری و همبستگی میان افراد و گروه‌ها تعریف می‌شود. نهادهای حاکمیتی می‌توانند با تقویت سرمایه اجتماعی، به ایجاد وفاق ملی کمک کنند.

۴-۲-۲. نظریه‌های بین‌المللی

نظریه جهانی‌سازی: این نظریه به تأثیرات جهانی‌سازی بر وفاق ملی می‌پردازد. جهانی‌سازی می‌تواند به ایجاد فرصت‌های جدید برای همکاری و همبستگی میان کشورها و فرهنگ‌ها کمک کند؛ اما درعین حال می‌تواند منجر به چالش‌هایی مانند نابرابری و تبعیض نیز شود. نهادهای حاکمیتی باید به این چالش‌ها توجه نموده و برای تقویت وفاق ملی در عصر جهانی‌سازی، سیاست‌های مناسبی را برگزینند.

هابرماس عنصر اصلی و اساسی تکامل را وفاق می‌داند و معتقد است که این عنصر در بستر اجتماع به دست می‌آید؛ نه فقط در ذهن. هابرماس حرکت و تکامل را در زندگی اجتماعی و بستر اجتماعی جستجو می‌کند. همچنین از نظر او وفاق فقط در حوزه عمومی حاصل می‌گردد، عرصه‌ای که در آن گروه‌ها یا افراد می‌توانند آزادانه و دور از هر سلطه با یکدیگر ارتباط بگیرند و به بحث و گفتگو بپردازند (ریترز، ۱۳۷۹، ص. ۶۹۲). اهمیت وفاق عمومی از آن جهت است که اثرگذاری مهمی بر نظم اجتماعی و مسائل عمده اجتماعی دارد؛ به اختصار به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

۱۰۸

۱. وفاق اجتماعی موجب ثبات سیاسی می‌شود؛
۲. وفاق مشکل پیش‌بینی‌پذیری رفتارهای اجتماعی و تعاون اجتماعی را حل می‌نماید؛
۳. با حل مشکلات مذکور و بروز اعتماد اجتماعی متقابل، زمینه همکاری و مشارکت اجتماعی که شرط توسعه اجتماعی و اصلاح هستند؛ فراهم می‌شود.
۴. یکی از راه‌های کاهش شکاف بین اخلاق نظری و اخلاق عملی، تقویت وفاق عمومی

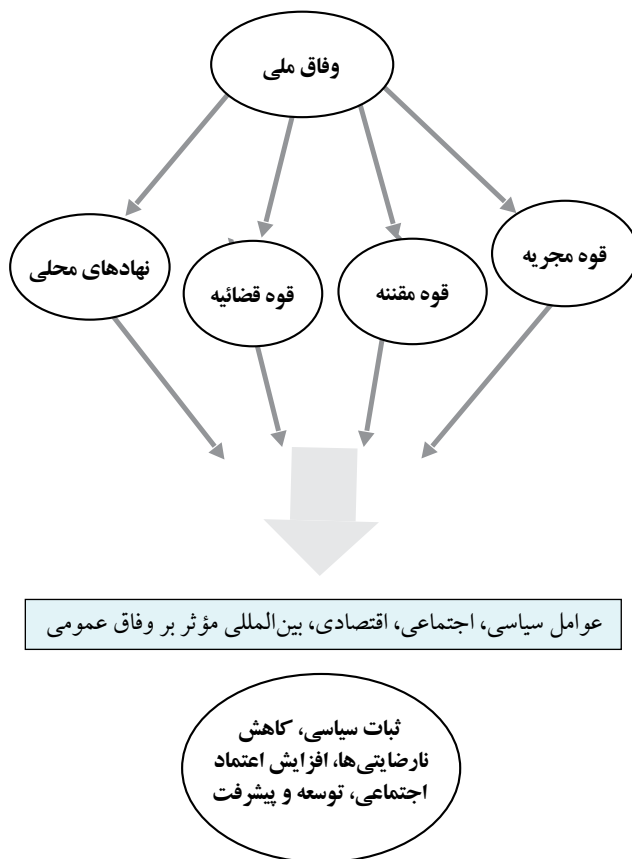
تعمیم یافته است. هر چه مای عام مبتنی بر وفاق عمومی تعمیم یافته، ضعیف شود و ماهای کوچکتر مانند گروه‌های اولیه خانواده، دوستی و قومی قوی‌تر شوند؛ شکاف اخلاق نظری و عملی نیز عمیق‌تر می‌شود.

در نظم وفاقی، نظارت اجتماعی بیشتر بر اساس احساس خجالت است تا احساس ترس؛ زیرا چنین نظمی بر مبنای تعهد درونی و تمایل به خودتنظیمی انجام می‌گیرد. براین اساس، هرگاه وفاق عمومی به وجود آید؛ احتمال انحراف از قواعد اجتماعی «افت» کرده و همچنین امکان بروز فساد اخلاقی، سیاسی و اداری مانند رشوه‌خواری، ریاکاری، قوم و خویش‌بازی، پارتی‌بازی، کم‌کاری و اختلاس نیز کاهش می‌یابد (چلبی، ۱۳۷۲، صص. ۲۰-۱۹). به تأکید برخی صاحب‌نظران، تنها مسیر سعادت ملت‌ها ساخت نهادهای حاکمیتی دربرگیرنده و همه‌شمول است که آن‌هم جز با تقویت هم‌زمان دولت و جامعه محقق نمی‌شود؛ بنابراین از شاخصه‌های وفاق به‌ویژه وفاق شکل گرفته به‌وسیله دولت این است که باید با اقشار مختلف مردم وفاق داشت نه فقط صاحبان قدرت (عجم اوغلو و رایینسون، ۱۴۰۰)، ازاین‌رو، وفاق نیازمند سه پیش‌شرط است:

نخست، قوانین، قواعد و هنجارهای مستقر و رواند مورد قبول عموم گروه‌های اجتماعی یا گروه‌های فعال سیاسی-اجتماعی باشد؛

دوم، نهادهای مجری قوانین و هنجارها مورد قبول گروه‌ها باشد؛

سوم، احساس هویت و وحدت بین گروه‌های ذکر شده از نظر پذیرش آن نهادها و قواعد گسترش یابد (بشیریه، ۱۳۸۳، صص. ۷۱-۷۰). بر اساس تعاریف و نظرات بیان شده می‌توان گفت وفاق ملی در تقویت انسجام، همبستگی، رشد و توسعه جامعه و به‌تبع آن رسیدن به آرمان‌های آن، اهمیت ویژه‌ای دارد. در نمودار شماره ۱ مدل نظری پژوهش ترسیم شده است.



نمودار شماره ۱. بحث نظری ارتباط نهادهای حاکمیتی و وفاق ملی و پیامدهای آن (منبع نگارندگان)

۳. ارتباط بین نهادهای حاکمیتی و وفاق ملی

۳-۱. نقش نهادهای حاکمیتی در تقویت وفاق ملی

پس از بیان مبانی نظری و مفهومی در ارتباط با وفاق ملی و با توجه به اهمیت آن در رشد جامعه، ضروری است به راه‌های ایجاد و تقویت وفاق ملی توجه شود. می‌توان گفت نهادهای حاکمیتی با توجه به وظایف و مسئولیت‌های خود، نقش بسزایی در ایجاد و تقویت وفاق ملی دارند. لذا در ادامه به بررسی نقش نهادهای حاکمیتی و چگونگی تأثیر آنها بر ایجاد و تقویت وفاق ملی پرداخته می‌شود؛ در ادامه نقش نهادها به تفکیک بیان می‌شود.

الف) نقش دولت در تقویت وفاق ملی

دولت در معنای وبری آن تمام افراد، نهادها و ساختارهایی را که حق انحصاری اعمال زور دارند، شامل می‌شود. براین اساس، دولت کارکردهای متعددی دارد که مهم‌ترین آن‌ها در حوزه عمومی ایجاد و برقراری همبستگی است (بشیریه، ۱۳۸۳، ص. ۸۲). می‌توان گفت در اولین قدم، کنش ارتباطی نخبگان سیاسی در دولت با یکدیگر زمینه‌ساز اجماع و وفاق در سطح جامعه می‌شود (مسعودنیا و شفیع، ۱۴۰۳، ص. ۷۱۷). همچنین تلاش در جهت ایجاد و تقویت وفاق از سوی دولت، به برقراری همبستگی و انسجام کمک می‌نماید. بدین ترتیب، دولت هر چه در این زمینه موفق باشد در مشروعیت‌سازی و ایجاد ثبات و نظم موفق خواهد بود. در ادامه به برخی از اقدامات دولت در ایجاد تقویت وفاق اشاره می‌شود.

تدوین و اجرای سیاست‌های عمومی عادلانه: تلفیق و جمع علایق و منافع اساسی منجر به اخذ سیاست‌های متعادل می‌شود؛ نتیجه آن نیز تنظیم و تعدیل خواسته‌های گروه‌های گوناگون خواهد بود (بشیریه، ۱۳۸۳، ص. ۸۲). دولت با تدوین و اجرای سیاست‌های عمومی می‌تواند به ایجاد فضایی مناسب برای هم‌افزایی گروه‌های مختلف کمک نماید. این سیاست‌ها باید به گونه‌ای طراحی شوند که با در نظر گرفتن منافع تمامی گروه‌ها و منجر به کاهش نارضایتی‌ها شوند.

نظام قواعد هنجاری باید به شکل مشخص نهادی شوند؛ چنانکه بیشتر واحدهای اجتماعی (کشگران فردی و اجتماعی) آن‌ها را به شکل نوع آرمانی رفتار مشترک دیده و رابطه آن‌ها با نقش‌های اجتماعی را بشناسند. به عبارتی انتظارات اجتماعی (نظام هنجاری) و الگوهای رفتاری (نقش‌های اجتماعی) برای بیشتر واحدهای اجتماعی واضح و بدون تناقض و تشتت باشند (چلبی، ۱۳۷۲، ص. ۲۴). با توجه به اینکه هر چه میزان رضایت از دولت افزایش یابد؛ میزان وفاق اجتماعی نیز افزایش می‌یابد؛ لذا دولت وظیفه دارد؛ با سیاست‌های راهبردی خود زمینه شکوفایی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را فراهم نماید تا در سایه آن وفاق اجتماعی نیز تقویت و گسترش یابد (قجری و بابایی، ۱۳۹۹، ص. ۲۵).

توزیع عادلانه منابع: توزیع عادلانه مواهب طبیعی و اجتماعی و امکانات از عوامل عمده ایجاد وفاق است. این عامل در فرایند توزیع منابع کمیاب نقش ویژه‌ای در رسیدن جامعه به وفاق دارد. نکته قابل توجه آنکه بهره‌مندی گروهی خاص از امکانات و مواهب اقتصادی

و اجتماعی و محرومیت سایر گروه‌ها، موجب اخلال در انسجام اجتماعی است و گروه‌ها، افراد و قشرهای مختلف جامعه جهت رسیدن به انسجام اجتماعی خواهان برابری در منابع قدرت، ثروت و منزلت و همچنین برابری در حقوق اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مدنی هستند (جهان‌بین، ۱۳۷۸، ص. ۱۰۵). لذا دولت باید به توزیع عادلانه منابع و امکانات توجه کند؛ زیرا توزیع عادلانه منابع و امکانات می‌تواند به کاهش نارضایتی‌ها و تقویت وفاق ملی کمک کند. بالعکس توزیع نابرابر منابع می‌تواند منجر به افزایش نارضایتی‌ها و تضعیف وفاق ملی شود؛ بنابراین دولت باید به ایجاد سیاست‌های اقتصادی عادلانه و شفاف توجه کند.

عامل فرایند توزیع منابع ارزشمند جامعه از جمله عواملی است که در کیفیت وفاق عمومی باید به آن توجه نمود. شرایط عینی و مادی لازم برای تعمیم و عام کردن وفاق عمومی به میزان سهم شدن اکثریت گروه‌ها، اقشار و افراد در مواهب اجتماعی زندگی اجتماعی بستگی دارد (Turner, 1986). توزیع مناسب فرصت‌ها می‌تواند تا حدودی شرایط عینی جهت تحکیم وفاق ملی و تعمیم یافته را آماده و فراهم نماید. در صورت عدم وفاق فراگیر، نظام قشربندی حتی اگر عادلانه باشد؛ مشروعیت لازم را نخواهد یافت و به دلیل عدم مشروعیت لازم، گروه‌های مختلف اجتماعی، آن را مورد تردید و شک قرار می‌دهند. در نتیجه این شک و تردید بر مشارکت اجتماعی، نفاق اجتماعی و تضاد اجتماعی تأثیر بسیار می‌گذارد (چلبی، ۱۳۷۲، ص. ۲۶). لذا دولت با ایجاد سازش میان تقاضاهای افراطی تلاش می‌نماید؛ در جهت ایجاد و تثبیت وضعیت تعادل بر اختلافات اساسی غلبه نماید (بشیریه، ۱۳۸۳، ص. ۸۲).

تأمین امنیت: از سویی موفقیت دولت در حوزه عمومی پیوند نزدیک با میزان توانایی دولت در مشروعیت‌سازی و برقراری ثبات و نظم سیاسی دارد؛ البته نظمی که ناشی از اعمال زور نباشد؛ بلکه نتیجه نوعی تفاهم و هماهنگی در جامعه باشد. چنین دولتی با بحران‌های مشروعیت، همبستگی، مشارکت و نفوذ که می‌تواند در نهایت منجر به بحران وفاق و اجماع گردند؛ کمتر مواجه شده و از توان و کارآمدی بالاتری برای مقابله با بحران‌های درونی و بیرونی برخوردار می‌شود (مسعودنیا و شفیعی، ۱۴۰۳، ص. ۷۱۷). از سوی دیگر، دولت با ایجاد و حفظ امنیت داخلی و خارجی، احساس آرامش و ثبات را در جامعه فراهم می‌نماید.

توسعه اقتصادی و رفاه عمومی: یکی از وظایف دولت در حوزه عمومی ایجاد نوعی رفاه عمومی و به دنبال آن برقراری همبستگی است (بشیریه، ۱۳۸۴، صص. ۱۰۹-۱۰۸). دو وظیفه‌ای

که تا حد زیادی به یکدیگر وابسته هستند و موفقیت دولت در این دو حوزه می‌تواند نقش مهمی در تحقق وفاق تعمیم یافته در جامعه داشته باشد؛ اما اگر فضای رقابتی در سطح بالایی بین نخبگان سیاسی حاکم باشد؛ موجب می‌شود دولت‌مردان سهم زیادی از وقت خود را متوجه مقابله با این چالش‌ها نموده و این امر آن‌ها را از انجام وظایفشان در حوزه عمومی به‌ویژه توزیع منابع و رفاه عمومی که زمینه‌ساز همبستگی اجتماعی است؛ غافل نماید (مسعودنیا و شفیعی، ۱۴۰۳، ص. ۷۲۰). براین اساس، دولت باید با ایجاد بسترهای مناسب برای سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی، به بهبود شرایط معیشتی مردم کمک نماید تا از بروز اختلاف، عدم انسجام و همبستگی اجتماعی ناشی از عدم رفاه عمومی جلوگیری نماید؛ بدین ترتیب دولت، نقش خود را در جهت تقویت وفاق عمومی به‌درستی ایفا می‌نماید.

ب) نقش قوه مقننه در تقویت وفاق ملی

نمایندگی گروه‌های مختلف: افزایش گروه‌ها به دلیل تکثر و تمایز یافتگی نظام‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی موجب شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌های بسیار می‌شود و پیدایش این خرده‌فرهنگ‌ها تبعاتی به دنبال دارد؛ که موجب توجه به اهمیت پیوستگی و وحدت میان گروه‌ها می‌گردد؛ بدین ترتیب، مسئله با عنوان وفاق اجتماعی طرح می‌شود که پیونددهنده میان واحدها و گروه‌های اجتماعی مختلف و متمایز است (جهان‌بین، ۱۳۷۸، ص. ۸۹). پارلمان به‌عنوان نماینده مردم، علاوه بر اینکه می‌تواند جایگاهی برای پیوند گروه‌های مختلف و متمایز باشد و همچنین با رساندن صدای گروه‌های مختلف به گوش مسئولان به تقویت وفاق ملی کمک کند.

تصویب قوانین عادلانه: در حقیقت قوانین جهت تأمین و تضمین تداوم وفاق گروه‌های گوناگون تدوین می‌گردند؛ اما اغلب به دلیل تصلب و ثبات، از انطباق با شرایط متغیر به‌منظور حفظ وفاق ناکام می‌شوند (بشیریه، ۱۳۸۳، ص. ۷۳). بنابراین تصویب قوانین عادلانه، شفاف و منطبق با شرایط روز می‌تواند به ایجاد اعتماد میان گروه‌های مختلف و درنهایت تقویت وفاق کمک نماید.

همکاری، ثبات، اعتماد اجتماعی و هویت جمعی ناشی از نظم وفاقی، جامعه را از چند پارگی ایمن نموده و بستری مناسب برای توسعه آن فراهم می‌سازد. می‌توان گفت جامعه

قانونمند، نه با زور، بلکه بر اساس خواست گروه‌های مردمی نظم می‌گیرد و چون در نظم وفاقی شکاف اخلاق عملی و نظری کاهش می‌یابد؛ بنابراین نظارت اجتماعی بیشتر بر اساس احساس شرم است نه زور؛ پس افراد در درون خود احساس تعهد می‌نمایند و کمتر از قوانین اجتماعی سرپیچی خواهند نمود. در چنین نظامی امکان بروز فساد سیاسی، اداری و اخلاقی سرپیچی از هنجارها و ارزش‌های مشترک کاهش می‌یابد؛ زیرا این نظم نتیجه فرایند تصمیم‌گیری و مشارکت خرده‌فرهنگ‌ها و گروه‌های آنهاست؛ بنابراین افراد به سرنوشت خود حساسیت بیشتری دارند و می‌دانند برای توازن قدرت باید نسبت به مسائل جامعه حساس بود (جهان‌بین، ۱۳۷۸، ص. ۹۲).

همچنین در جوامعی که گروه‌های اقلیت مورد تعرض گروه‌های اکثریت قرار می‌گیرند؛ تنها راه کاستن تنش و ایجاد نظم و وفاق در جامعه، حمایت قانونی دولت از این گروه‌ها و کثرت‌گرایی گروهی است؛ مشخص است که وجود چنین حمایت‌های قانونی زمینه سرخوردگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را در گروه‌های اقلیت از بین خواهد برد و از بروز خشونت به وسیله آن‌ها جلوگیری می‌نماید (جهان‌بین، ۱۳۷۸، ص. ۹۶).

ج) نقش قوه قضائیه در تقویت وفاق ملی

حفظ عدالت: از کارکردهای اولیه و ویژه حکومت‌ها، عدالت قضایی، ایجاد نظم و دفاع خارجی است که همه آن‌ها نیز نیازمند کار ویژه اصلی دیگر، یعنی حل منازعات اجتماعی و حفظ همبستگی هستند (بشیریه، ۱۳۸۳، صص. ۸۳-۸۲). همان‌طور که پیش‌تر نیز ذکر شد؛ همبستگی اجتماعی و انسجام نیز در پی تقویت و گسترش وفاق امکان‌پذیر است؛ لذا قوه قضائیه با حفظ عدالت و رسیدگی به شکایات علاوه بر تأمین کار ویژه عدالت قضایی و حفظ نظم می‌تواند به تقویت وفاق ملی کمک نماید.

تضمین و حفظ حقوق شهروندی: قوه قضائیه باید به حفظ و تضمین حقوق شهروندی و جلوگیری از تبعیض توجه نماید. این امر می‌تواند به ایجاد اعتماد میان گروه‌های مختلف و تقویت وفاق ملی کمک کند. همچنین قوه قضائیه با نظارت بر اجرای قوانین، از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان دفاع کرده و بدین ترتیب از شکاف میان اقشار و گروه‌های مختلف کاسته و موجب عمیق‌تر شدن انسجام میان آن‌ها می‌شود.

امروزه گروه‌بندی‌های مختلف بر مبنای نژاد، مذهب، قوم و منزلت و با خرده‌فرهنگ‌های خاص خود و گروه‌ها و طبقات و احزاب سیاسی مشاهده می‌شود که بر مبنای حقوق شهروندی (مانند آزادی‌های فردی، آزادی بیان، آزادی دین، آزادی فکر، حق مالکیت، حق مشارکت سیاسی و رأی در امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، حق برخورداری از امنیت و رفاه اجتماعی) شکل گرفته‌اند. در ایران نیز که بر اثر همگون شدن با جهان به سمت پذیرش این قالب‌ها می‌رود، می‌توان نشانه‌هایی از این تحول را دید که در آن گروه‌های متمایز، در کنش متقابل جهت به دست آوردن نفع بیشتر هستند؛ پس وجود نهادهای نظارتی و کنترل‌کننده در قالب قانون، منجر به انسجام خواهد گردید و این امر در گرو اعتقاد به ضروری بودن نظم اجتماعی، عاملی انسجام بخش است (جهان‌بین، ۱۳۷۸، ص. ۹۱).

یکی از نقش‌هایی که نهادهای حاکمیتی به‌طور کلی می‌توانند در جهت ایجاد و تقویت وفاق ملی ایفا نمایند؛ تلاش در جهت شکل‌گیری و تقویت نهادهای مدنی است.

تقویت نهادهای مدنی: نهادهای مدنی مانند احزاب سیاسی با کارکرد برقراری ارتباط میان دولت و مردم موجب می‌شوند نقش مهمی در جلوگیری از شکل‌گیری بحران وفاق و اجماع و کمک به حل آن داشته باشند (مسعود نیا و شفیعی، ۱۴۰۳، ص. ۷۲۳). نهادهای حاکمیتی باید به تقویت نهادهای مدنی و ایجاد فضایی برای گفتگو و تبادل نظر میان گروه‌های مختلف توجه کنند. این نهادها می‌توانند به‌عنوان پل ارتباطی میان دولت و جامعه عمل کنند و به تقویت وفاق ملی کمک کنند. با ایجاد فضای گفتگو و تعامل بین گروه‌های مختلف اجتماعی، نهادهای حاکمیتی به تقویت همبستگی و وفاق ملی کمک می‌کنند. زمانی که شرایط گفتگو آماده باشد و بعد از گفتگو بین شرکت‌کنندگان در ایجاد قانون اجتماعی یا هنجار، تفاهمی کلی ایجاد شود؛ چنین قانون یا هنجاری از مشروعیت بالایی برخوردار بوده و با بحران روبرو نمی‌شود (کمالی زاده، ۱۳۹۴، ص. ۱۲۷).

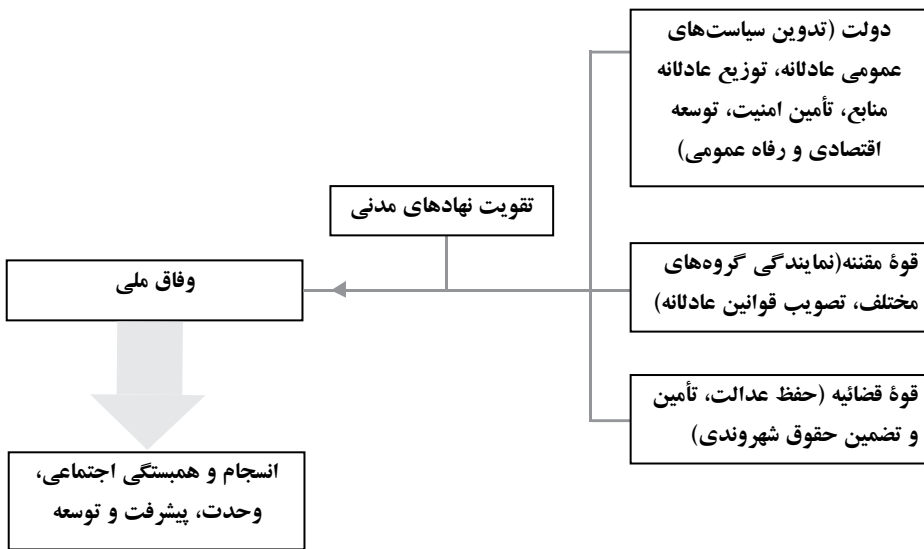
در این راستا، هابرماس گفتگو را مجالی برای رسیدن به نوعی توافق اجتماعی و اقناع می‌داند و با شرایطی که برای آن قائل می‌شود آن را بهترین عرصه ایجاد همبستگی اجتماعی ارزیابی می‌کند (کمالی زاده، ۱۳۹۴، ص. ۱۳۳). گسترش فرهنگ مذاکره و سازش میان گروه‌های عمده اجتماعی نیز نیازمند گسترش نهادهای جامعه مدنی است؛ اما نکته اصلی اینکه دولت، ساختار قدرت و به‌طور کلی نهادهای حاکمیتی نقش تعیین‌کننده در استقرار، تکوین و قوت جامعه

مدنی و گسترش فرهنگ مذاکره، گفتگو و سازش را دارند (بشیری، ۱۳۸۳، ص. ۸۲). بدین ترتیب، با ایجاد فرصت برای تقویت نهادهای مدنی و همچنین ایجاد فضای گفتگوی سازنده در میان آنها و گروه‌های مختلف و در پی آن شکل‌گیری وفاق عمومی، همبستگی و انسجام اجتماعی شکل خواهد گرفت؛ در نهایت نیز ثبات و نظم را در پی خواهد داشت. اگرچه وفاق موجب می‌شود همه افراد برای دستیابی به اهداف و منافع کلی تلاش نمایند؛ اما این امر فقط با داشتن افکار هماهنگ و یکسان محقق نمی‌شود. جامعه‌ای از وفاق مطلوب برخوردار است که در آن سلیق، افکار، ایده‌ها، باورها و ارزش‌های گوناگون و متفاوت با هم‌زیستی مسالمت‌آمیز جهت رسیدن به اهداف عالی همراه و همگام شوند و افراد از چنان بلوغ فکری برخوردار باشند که آنچه را مورد احترام سایر گروه‌ها، اقوام و افراد است را ارج نهاده و در فضایی سالم، افکار و آرا یکدیگر را نقد نمایند. در این بین، اگر نهادمدنی و جامعه مدنی شکل گیرد؛ جرأت سوءاستفاده و تعرض از این کثرت‌گرایی نخواهد شد و جامعه دور از تنش و خشونت به وفاقی مطلوب دست خواهد یافت (جهان‌بین، ۱۳۷۸، ص. ۱۰۲).

۴. چالش‌ها و موانع نهادهای حاکمیتی در تقویت وفاق ملی

از آنجا که هدف و تمرکز مقاله حاضر بیشتر بر روی نقش نهادهای حاکمیتی در تقویت وفاق ملی است؛ این بخش، یعنی بررسی چالش‌ها و موانع این نهادها در تقویت وفاق ملی به اختصار و فهرست‌وار بیان می‌شود؛ چرا که بررسی و تحلیل این چالش‌ها از حوصله بحث خارج بوده و نیازمند پژوهشی مستقل است. نهادهای حاکمیتی با وجود آنکه در ایجاد و تقویت وفاق ملی نقش مهمی ایفا می‌نمایند؛ اما با چالش‌ها و موانع متعددی نیز در زمینه تقویت وفاق ملی مواجه‌اند و به همین سبب مشاهده می‌شود با وجود انتظاری که از این نهادها در جهت تقویت وفاق ملی می‌رود؛ در این امر ضعیف عمل می‌نمایند. این چالش‌ها شامل تبعیض، نابرابری، عدم شفافیت، فساد، وفاق کاذب، کاهش مشارکت اجتماعی هستند. تبعیض و نابرابری، با القای حس سرخوردگی و بیگانگی در گروه‌های مورد تبعیض قرار گرفته، منجر به کاهش وفاق ملی می‌شود. چالش دیگری که در مسیر تحقق وفاق ملی نهادهای حاکمیتی قرار دارد؛ عدم شفافیت در تصمیم‌گیری‌هاست که این امر می‌تواند باعث کاهش اعتماد سیاسی و عمومی و تضعیف وفاق ملی شود.

وفاق کاذب را نیز می‌توان از جمله چالش‌ها و موانع وفاق ملي برشمرد (مسعود نيا و شفيعی، ۱۴۰۳، صص. ۷۲۷-۷۲۶). بی‌اعتقادی به تکثرگرایی و احترام به عقاید و آرای ساير گروه‌ها، نبود فضای مناسب جهت گفتگو میان گروه‌های مختلف و متمایز و به تبع آن، مخالفت بر سر اصول اساسی و کلی، گسست‌های فرهنگی را نیز می‌توان به‌عنوان موانع و چالش‌های دیگری در مسیر تقویت وفاق ملي برشمرد؛ لذا می‌توان گفت از جمله وظایف و نقش نهادهاي حاکميتي در جهت ایجاد و تقویت وفاق ملي، بررسی و شناسایی چالش‌ها و موانع سد راه وفاق ملي و رفع آن‌هاست؛ بدین ترتیب، وفاق ملي تقویت و در نتیجه مسیر رشد و توسعه جامعه هموار خواهد شد. در مدل شماره ۲، نقش نهادهاي حاکميتي در تقویت وفاق ملي و نتایج و پیامدهای آن ترسیم شده است.



مدل شماره ۲. نقش نهادهاي حاکميتي در تقويت وفاق ملي
(منبع نگارندگان)

نتیجه گیری

مقاله حاضر با هدف بررسی نقش نهادهای حاکمیتی در تقویت وفاق ملی و درصدد پاسخ به این سؤال اصلی است که «نهادهای حاکمیتی چگونه می‌توانند به تقویت وفاق ملی و کاهش تنش‌های اجتماعی کمک نمایند؟». براین اساس، جهت پاسخ به این سؤال ابتدا به بررسی مفاهیم نهادهای حاکمیتی و وفاق ملی و مبانی نظری وفاق به اختصار پرداخته شد. در بررسی مفهوم وفاق ملی بیان شد، توافق بر سر ارزش‌ها و هنجارها و همکاری میان گروه‌های مختلف است. همچنین گفته شد، نهادهای حاکمیتی نقش کلیدی در ساختار سیاسی و اجتماعی هر کشور ایفا می‌نمایند و به مجموعه‌ای از سازمان‌ها و نهادها اطلاق می‌شود که وظیفه مدیریت و هدایت جامعه را بر عهده دارند. این نهادها شامل دولت، قوه مقننه، قوه قضائیه و نهادهای محلی هستند. این نهادها به‌عنوان ارکان اصلی دولت، مسئول ایجاد و تقویت وفاق ملی معرفی شده‌اند.

سپس در بخش دوم به تفکیک به بررسی نقش هر یک از نهادهای حاکمیتی در تقویت وفاق ملی پرداخته شد. ابتدا بررسی شد دولت با تدوین و اجرای سیاست‌های عمومی، توزیع عادلانه منابع، تأمین امنیت و توسعه اقتصادی و رفاه عمومی در تقویت وفاق ملی نقش ایفا می‌نماید. قوه مقننه یا مجلس نمایندگان نیز با شکل‌گیری از طریق نمایندگان گروه‌های مختلف و تصویب قوانین عادلانه در جهت تقویت وفاق ملی ایفای نقش نماید. همچنین قوه قضائیه با حفظ عدالت قضائی و تأمین، تضمین و حفظ حقوق شهروندی گروه‌های مختلف جامعه می‌تواند در جهت تقویت وفاق ملی نقش ایفا نمایند. نکته قابل توجه آنکه تمامی نهادهای حاکمیتی در جهت تقویت وفاق، یک نقش مشترک نیز باید ارائه دهند و آن‌هم تقویت نهادهای مدنی در جامعه است. بدین ترتیب، با ایجاد پل ارتباطی میان مردم و حاکمیت و ایجاد فضای گفتگو و تبادل آرا و افکار مختلف و تحمل آن‌ها و رسیدن به توافق همگانی و تعمیم یافته، موجب انسجام و همبستگی اجتماعی شده و مسیر توسعه و دستیابی به آرمان‌ها و اهداف و منافع ملی و کلی جامعه هموار می‌شود.

نکته حائز اهمیت آنکه نهادهای حاکمیتی با چالش‌ها و موانعی مانند عدم شفافیت قوانین و تصمیم‌گیری‌ها، تبعیض و نابرابری، عدم فراهم بودن شرایط مشارکت اجتماعی و سیاسی، فساد اداری و سیاسی و وفاق کاذب، عدم اعتماد سیاسی، عدم فضای مناسب برای گفتگو میان

گروه‌های مختلف و... جهت تقویت وفاق ملی روبرو هستند. لذا می‌توان گفت، شناسایی و رفع این موانع نیز از جمله وظایف نهادهای حاکمیتی به‌منظور تقویت وفاق ملی است. آموزش و آگاهی‌بخشی به مردم در زمینه حقوق و مسئولیت‌های خود می‌تواند به تقویت وفاق ملی کمک کند. از راهکارهایی که می‌توان در زمینه رفع موانع و چالش‌ها در سطح جامعه به آن‌ها اشاره نمود؛ اول آگاهی‌بخشی و زدودن جهل مردم از طریق رسانه‌ها و نهادهای آموزشی در زمینه وفاق ملی و پیامدهای آن، وحدت ملی، انسجام اجتماعی و توسعه است و دوم تقویت نهادهای مدنی می‌تواند به ایجاد فضایی برای گفتگو و هم‌افزایی کمک کند. این امر نیازمند توجه ویژه نهادهای مختلف حاکمیتی در سطح مختلف است. چالش‌ها و راهکارهای تقویت وفاق ملی گسترده‌تر از مواردی است که به آن‌ها اشاره شده است و نیازمند بررسی و پژوهش مستقل هستند.

منابع

- افروغ، عماد (۱۳۷۵). خرده‌فرهنگ‌ها و وفاق اجتماعی. نقد و نظر، ۲ (۳ و ۴)، ۱۵۷-۱۷۱.
<http://noo.rs/aPGmZ>
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳). درآمدی بر جامعه‌شناسی اجماع و وفاق. فصلنامه ناقد، ۱ (۳)، ۶۷-۸۴.
<https://ensani.ir/fa/article/3708>
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴). آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی. تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- جهان‌بین، داریوش (۱۳۷۸). فرهنگ، وفاق اجتماعی و خشونت. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۵ و ۶۸۷-۱۰۷.
<https://ensani.ir/fa/article/119669>
- چلبی، مسعود (۱۳۷۲). وفاق اجتماعی. نامه علوم اجتماعی، ۲ (۳)، ۱۵-۲۸.
<http://noo.rs/e5zCU>
- خلیلی، محسن (۱۳۷۹). آفرینش وفاق، کار ویژه بنیادین قانون اساسی. فصلنامه مطالعات ملی، ۲۱ (۲ و ۳)، ۱۵۱-۱۷۲.
[doi: 20.1001.1.1735059.1378.1.2.3.6.3.6](https://doi.org/10.1735059.1378.1.2.3.6.3.6)
- ربیعی، علی (۱۴۰۳/۶/۱۸). وفاق به‌مثابه نظریه وفاق به‌مثابه روش. روزنامه اعتماد، شماره ۵۸۵۱.
<https://www.ctemadnewspaper.ir/fa/main/detail/221955>

- رضائیان، مجید (۱۴۰۳/۸/۲). وفاق از تئوری تا پراگماتیسم / ۶ سطح وفاق شامل حاکمیتی، نخبگانی، ملی، اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیکی است. خبر آنلاین.

<https://www.khabaronline.ir/news/1974689>

- ریتزر، جورج (۱۳۷۹). نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر. تهران: نشر علمی.

- ساعی، علی و حیدری، مهدی (۱۳۹۳). مطالعه تأثیر کنش ارتباطی بر وفاق نهادی نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، ۲ (۵)، ۴۳-۷۶.

https://ssi.journals.umz.ac.ir/article_1083.html

- عجم‌اوغلو، دارون و رایینسون، جیمز ای (۱۴۰۰). راه باریک آزادی. ترجمه سید علیرضا بهشتی شیرازی و جعفر خیرخواهان. تهران: نشر روزنه.

- عمید، حسن (۱۳۸۳). فرهنگ فارسی عمید. تهران: انتشارات امیر کبیر.

- قجری، حسینعلی و بابایی، امید (۱۳۹۹). تبیین جامعه‌شناختی وفاق اجتماعی در شهرکرد. فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، ۲۰ (۷۸)، ۱۰۹-۱۳۶.

[dor:20.1001.1.17358191.1399.20.78.8.8](https://doi.org/10.17358/191.1399.20.78.8.8)

- کشاورز شکری، عباس (۱۳۷۹). وفاق اجتماعی، فرهنگ سیاسی و مشروعیت سیاسی.

[dor: 20.1001.1.1735059.1378.1.2.3.3.6.111-93, \(3 و 2\), 1](https://doi.org/10.17358/191.1399.20.78.8.8)

- کمالی زاده، محمد (۱۳۹۴). گفتگو، ابزاری برای وفاق اجتماعی. حبل‌المتین، ۴ (۱۰)، ۱۱۸-۱۳۵.

<https://ensani.ir/fa/article/349465>

- مسعود نیا، حسین و شفیعی ینگابادی، نیلوفر (۱۴۰۳). وفاق و اجماع در ایران: چالش‌ها و راهکارها. فصلنامه سیاسی، ۵۴ (۴)، ۷۰۷-۷۳۳.

<https://doi.org/10.22059/jpq.2024.381917.1008207>

- موثقی، سید احمد (۱۳۷۹). دوقاف اجتماعی و توسعه در جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه

<http://noo.rs/ln02w>. ۱۳۳-۱۲۳، ۱۰، ۳ (۱۰)، ۱۰۰-۱۳۳.

- هراسانی، سعید (۱۴۰۳/۵/۳۱). سیاست اجتماعی و وفاق ملی. روزنامه دنیای اقتصاد، شماره

<https://donya-e-eqtasad.com-52/4097154-6085>

-Turner, B. (1986). *Equality*. London, Tavistock.